

## سرگذشت

## بعد از کرونا چه کاره شدم؟

**بخش اجتماعی** – این که آدم مدت‌ها تلاش کند و ذره‌ذره پول جور کند تا کاری را که دوست دارد راه بیندازد و بعد یَکپهو یک ویروس بیاید و تمام اینها را دود کند و به هوا بفرستد، واقعا غم‌انگیز است. به گزارش ایسنا، «حامد همین امروز مغازه را تحویل داده و معنی‌اش این است که دیگر دکانی از آن خود ندارد. ۱۵ سال است در پاساژ لباس‌فروشی دارد اما دیگر توان ادامه دادن ندارد.

حامد ۴۱ ساله، لباس‌فروش سابق: «قضیه از اسفند شروع شد. چک‌های موعد اسفند را نتوانستم پاس کنم. مهلت گرفتم برای اردیبهشت. مال خریدهایی بود که شب عید روی دستم ماند. از آخر برج ۱۱ پارسال دیگر فروش نداشتم. در صنف ما خیلی‌ها چکی خرید می‌کنند. برج ۲ که شد، علاوه بر چک‌های اسفند، این یکی چک‌ها هم اضافه شد و توان پرداخت نداشتم. دوباره یک ماه مهلت گرفتم و باز هم یک ماه دیگر اما دیگر نمی‌توانستم ادامه دهم. الان وضع بازار مثل اسفند پارسال است. یعنی وقتی که کرونا تازه شایع شده بود، تا شب در مغازه می‌نشستم که فقط یک قلم بفروشم و دشت کنم. دلار هم که روز به روز دارد بالاتر می‌رود و اثرش دو – سه ماه دیگر معلوم می‌شود چون تولیدکننده باید جنس جدید بخرد و تولید کند و با قیمت جدید به مغازه‌دار بفروشد. این یعنی قیمت خرید هر تکه جنس تا ۱۰۰ هزار تومان بالا می‌رود. معلوم است که فروشش چقدر سخت می‌شود. برای همین خیلی کاسب‌های این صنف دیگر چشم‌اندازی ندارند و خیلی‌ها را می‌شناسم که مغازه را جمع کرده و دنبال کار دیگری رفته‌اند چون دیگر نمی‌صرفد اگر کسی الان جمع کند و بدهی و چک‌هایش را پرداخت کند، زرنگی کرده و از سه ماه دیگر جلوتر است چون حداقل در این وضعیت کسادی دیگر اجاره مغازه نمی‌دهد. هیچ مالکی اجاره را کم نمی‌کند. بعضی صاحب‌مغازه‌ها همان موقع در اسفند یا فروردین تخفیف دادند یا اجاره را دیرتر گرفتند اما دیگر از این خبرها نیست و اغلب حتی یک هزار تومانی از اجاره را کم نمی‌کنند. الان میانگین اجاره پاساژ ما ۱۴٫۱۵ میلیون تومان است. وقتی فروش نداریم چطور باید اجاره را بدهیم؟» حامد کارش را دوست داشته و حالا قرار است با تنمه پول پیش مغازه و اجناسی که عمده فروخته، دلالی کند. دلار و سکه بخرد و بفروشد. ماشین هم فکر بدی نیست به نظرش. هر کاری بکند به قول خودش بیشتر می‌تواند دربیارود.

مهسا بهترین ساعت‌هایش را در باشگاه می‌گذراند. حال باید از فعل گذشته استفاده کند چون دیگر امیدی ندارد برای کاری که زحمتش را کشیده و دوستش دارد.

مهسا، ۲۸ ساله، مربی سابق: «از اسفند تا حالا یک ریال درآمد نداشتم. همه فکر کردیم موقت است و تمام می‌شود اما هر چه گذشت بیشتر ناامید شدم. باشگاهی که در آن مشغول به کار بودم البته سه هفته پیش به صورت محدود شروع به کار کرد که طبعاً نیازی به حضور همه مربی‌ها نبود. من هم یکی از کسانی بودم که شغلم را از دست دادم و البته خودم هم تصمیم داشتم به این کار خاتمه بدهم چون به هر حال در باشگاه ورزشی احتمال انتقال بالاست و در ضمن معلوم نیست دایر بماند، مثل همین هفته که دوباره باشگاه‌ها تعطیل شد. نمی‌دانم تا کی قرار است در شرایط کروانای زندگی کنیم اما نمی‌توانم صبر کنم و بدون درآمد باشم. ناچارم کارم را عوض کنم. الان در یک شرکت خصوصی آزمایشی مشغول به کار شدم؛ به عنوان منشی. این خیلی ناراحتم می‌کند و روحیه‌ام را خراب کرده.»

علیرضا می‌گوید، این که آدم مدت‌ها تلاش کند و ذره‌ذره پول جور کند تا کاری را که دوست دارد راه بیندازد و بعد یَکپهو یک ویروس بیاید و تمام اینها را دود کند و به هوا بفرستد، واقعا غم‌انگیز است. علیرضا ۳۲ ساله، کافهدار سابق: «از ۸ سال پیش آن قدر این ور و آن‌ور در کافه‌های مختلف کار کرده‌ام که دیگر چیزی نیست که در این حرفه ندانم. چقدر مجانی وردست باریستاها کار کردم که چیز یاد بگیرم. دنبال مهاجرت بودم و برای همین می‌خواستم خودم باریستای تمام و کمال باشم اما اتفاقی در زندگی شخصی‌ام افتاد که تصمیم گرفتم بمانم. پیش خودم گفتم کافه خودم را راه می‌اندازم.

کمی از پدرم پول گرفتم و یک مقدار هم پس‌انداز داشتم و قدری هم قرض گرفتم. بالاخره کافه زدم، مهر پارسال. اوضاع تازه داشت خوب می‌شد که کرونا آمد. تعطیلی، خیلی از کافه‌دارها را زمین زد اما برای کسانی مثل من که تازه شروع کرده بودند، خیلی بدتر بود. تمام برنامه‌ریزی‌هایم به هم خورد. برای پاس کردن اولین چک‌هایم دوباره قرض گرفتم. موعد پرداخت بعدی‌ها که رسید دیگر نمی‌شد کاری کرد. وسایل را فروختم و کافه را تعطیل کردم. فرق چندانی هم نمی‌کرد چون دیگر مشتری آنچنانی هم نداشتم. بعد باز شدن رستوران‌ها و کافه‌ها، حیطادارها بیشتر مشتتری داشتند چون به هر حال مردم ترجیح می‌دهند در فضای باز باشند. الان هم بیکارم. راستش کار دیگری بلد نیستم و جایی هم نمی‌توانم مشغول شوم چون کافه‌ها همان تعداد پرسنل خودشان هم زیادی هستند و عذر خیلی‌ها را خواسته‌اند. شاید بورس یاد بگیرم و بورس‌باز شوم، مثل خیلی‌ها که می‌شناسم.»

احمد، اولین تصویری که از کار او در نظرم می‌آید، شبیه فیلم «بیست» عبدالرضا کاهانی است. یک روز مجلس عروسی برپا می‌کند و روز دیگر عزّا. حالا خبری از هیچ کدام نیست.

احمد ۵۶ ساله، خدمات مجالسی سابق: «از کی فهمیدم که دیگر نمی‌شود کار کرد؟ همان موقعی که برنج‌ها جانور افتاده بود. ما خریدمان را یک ساله می‌کنیم، چیزهایی مثل برنج و روغن و حبوبات. همه مانده در انبار و کاری نمی‌شود کرد. سالن مدت‌هاست تعطیل است. حقوق بچه‌ها را دو ماه از جیب دادم اما ناچار شدم بهشان بگویم دنبال کار باشند. اقلًا ۱۰ سال است پیش من کار می‌کنند. همه هم زن و بچه‌دار. خودم ۳۰ سال است که توی این کار هستم ولی دیگر تمام شد. وقتی مجلسی برگزار نشود، ما هم باید تعطیل کنیم و برویم. آنها هم که هنوز تعطیل نکرده‌اند، بالاخره مجبور می‌شوند. این کرونا که من می‌بینم حالا‌حالا‌ها نمی‌رود. تالار را فروختم‌ام و پولش را می‌خواهم ببرم توی کار ساختمان. فعلاً توی کرج یک زمین گرفته‌ام تا ببینم بعدا چه می‌شود.»

الیه، برای او که همیشه در سفر بوده، ماندن در یک شهر غمناک‌ترین اتفاق ممکن است؛ شهری که چندان هم دوستش ندارد.

الیه ۳۱ ساله، راهنمای تور سابق: «دیگر نه سفری هست و نه مسافری. کی بشود که دوباره از اروپا تور بیاید ایران. فکر می‌کردم حداقل تا ۴۰سالگی در این کار می‌مانم و بعد هم شاید برای خودم کار کنم و سفر کنم. از وقتی دانشجوی زبان بودم کار می‌کردم. می‌توانستم با توجه به این که انگلیسی و فرانسه‌ام خوب است، هر جای دیگری مشغول باشم اما من عاشق کارم هستم. سفر کردن را دوست دارم ولی بیشتر از آن آشنایی با مردمی از کشورها و فرهنگ‌های دیگر را. چقدر در این سال‌ها دوستان خوبی پیدا کرده‌ام. حالا دیگر توری در کار نیست. مجبورم تدریس کنم چون به هر حال زندگی خرج دارد. می‌دانم که سبک زندگی بعد از این ممکن است تغییر کند و ناچارم خودم را با این تغییر وفق بدهم. دیروز داشتم عکس‌های آخرین سفرم را می‌دیدم که با یک گروه بلژیکی به اصفهان رفته بودیم. باورم نمی‌شد که این‌ها همه‌اش مال چند ماه پیش است. دارم فکر می‌کنم کم‌کم شکل سفر عوض می‌شود و فراموش می‌کنیم قبلاً چطوری بوده. دیگر تور و سفرهای دسته جمعی معنایی نخواهد داشت.»

این تنها چند روایت بود…

و حکایت ما و کرونا سر دراز دارد انگار؛ رسوخ کرده در تمام احوالات آشکار و پنهان زندگی مان. چشم در چشم‌مان ایستاده و تکان نمی‌خورد.»

## {اجتماعی}



# ماجرای رقص مرگبار دشنه های جاهلی!

**بخش اجتماعی** – جوان ۲۵ ساله ای که با رقص دشنه های جاهلی، در یک نزاع مرگبار دستش به خون آلوده شد زوایای پنهان این جنایت هولناک را فاش کرد.

ماجرای این قتل وحشتناک در خیابان مهر منطقه مهرآباد مشهد در حالی رخ داد که سه جوان درون یک دستگاه پراید نشسته بودند. در همین حین جوانی از آنان تلفنی با یکی دیگر از هم محله ای هایش قرار دعوا گذاشت اما دو نفر دیگر تلاش کردند تا آن دو جوان هم محله ای را با هم آشتی بدهند به همین دلیل آن ها طرف مقابل را نیز سوار پراید کردند و به گفت وگویی مشغول شدند تا کینه ها و اختلافات را کنار بگذارند.

در همین هنگام ناگهان خودروی دیگری که «م-ق» رانندگی آن را به عهده داشت از کنار پراید نشینان عبور کرد. آن ها نیز در محله مهرآباد درحال دور زدن بودند که دو تن از بچه محله هایشان را هم سوار کردند و بدین ترتیب تعداد سرنشینان این پراید نیز به پنج نفر رسید. گزارش خراسان براساس اعتراضات و اظهارات متهمان حاکی است، به محض این که پرایدسواران به نزدیکی پرایدنشینان رسیدند ناگهان یکی از آن ها که در صندلی عقب نشسته بود، فریاد زد نگه دار! آن ها از دوستانمان هستند! توقف کن تا کلامم را از آن ها بگیرم! با این جمله «م-ق» خودرو را کنار پراید آن ها متوقف کرد و آن جوان پیاده به سمت پرایدنشینان رفت. در این

## سرقت دوچرخه بهانه رسیدن به عشق قدیمی

طلاق همسرم رضایت بگیرم. من از این حرف شوکه شدم و گفتم زنم را طلاق نمی‌دهم.

اما او در کمال بی‌شرمی به من گفت همسرت عاشق من است و ما می‌خواهیم با هم ازدواج کنیم و تو چاره‌ای بجز طلاق دادن او نداری. حالا من درخواست بازداشت هردو نفر و تحقیق در این باره را دارم. بدین ترتیب دادگاه زن و مرد جوان را احضار کرد. مرجان در دادگاه منکر این ارتباط شد اما محسن گفت:

وقتی از سیامک به اتهام دزدی شکایت کردم، مرجان به سراغ من آمد و گفت حاضر است برای اینکه به شوهرش رضایت بدهم با من ارتباط داشته باشد. من و مرجان همدیگر را دوست داشتیم و من منکر این عشق نیستم. اما بعد از اینکه شنیدم او ازدواج کرده کاری با او نداشتم و فقط چند باری او را در محله دیدم و خاطرات برایم زنده شد. اما سیامک وقتی فهمید من و مرجان قبلاً با هم دوست بوده‌ایم خیلی عصبانی شد و به من گفت تلافی می‌کنم به همین خاطر هم دوچرخه من را دزدید.

بعد از گفته‌های متهمان و شاکی پرونده دستور بررسی بیشتر ادعای

سیامک از سوی دادگاه صادر شد و به درخواست دادگاه تلفن هردو متهم توسط کارشناسان مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا ادعای سیامک مورد بررسی دقیق قرار بگیرد.



و عشق عمیقی داشته‌اند. وقتی محسن از من شکایت کرد و به زندان افتادم چندبار از طریق زندان با من تماس گرفت و پیشنهاد داد در قبال

هنگام بود که «جابر» (سرنشین جلو) با جوان دیگری که رضا نام داشت و از داخل خودرو به او می‌نگریست، چشم در چشم شد! همین نگاه مرموز ناگهان به مشاجره و درگیری لفظی انجامید اما «جابر» دیگر مهلت نداد و از خودرو پیاده شد. طرف های مقابل نیز که بوی دعوا را استشمام می کردند از خودروها پیاده شدند و بدین ترتیب نزاع وحشتناکی آغاز شد که در این میان جابر، رضا و محمد با ضربات چاقو مجروح شدند و به مراکز درمانی انتقال یافتند ولی متأسفانه «جابر» جوان ۱۹ ساله بر اثر شدت عوارض ناشی از اصابت دشنه جاهلی، جان خود را از دست داد و رضا نیز پس از آن که زخم هایش را در بیمارستان مداوا کرد از محل گریخت.

به دنبال این نزاع مرگبار که با رقص دشنه های جاهلی بین مهر ۱۱-۱۳ رخ داده بود، کارآگاهان اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی در کنار قاضی ویژه قتل عمد وارد عمل شدند و به تحقیق در این باره پرداختند. به دستور قاضی علی اکبر احمدی نژاد، حلقه های محاصره با توجه به ردیابی های اطلاعاتی هر لحظه برای دستگیری متهم فراری تنگ تر می شد تا این که او صبح روز بعد با همکاری خانواده اش خود را تسلیم قانون کرد و سپس به پلیس آگاهی منتقل شد. این جوان ۲۵ ساله که هنوز در شوک بود و از وقوع چنین جنایت وحشتناکی ابراز ندامت می کرد در بازجویی های تخصصی که در حضور بازپرس شعبه ۲۰۸ دادسرای عمومی و انقلاب مشهد صورت گرفت به سرگرد حمیدفر (افسر پرونده) گفت: خودم هم نمی‌دانم چرا به خاطر یک «نگاه» چنین با زندگی ام بازی کردم.

آن لحظه وقتی با «جابر» (مقتول) چشم در چشم شدیم و کار به مشاجره کشید او ناگهان با چاقو به طرف من حمله کرد و ضربه ای روی دست راستم زد که به خاطر پایین بودن شیشه روی در قرار داشت. من هم پیاده شدم و این گونه درگیری به وجود آمد. در یک لحظه چشمم به چاقوی خون آلود روی زمین افتاد. آن را برداشتم و ضربه ای به قفسه سینه جابر زدم! وقتی «محمد» (راننده خودرو) جلو آمد ضربه ای هم به او زدم اما قبل از آن «جابر» تیغه چاقو را در شکم من فرو کرده بود! هر سه نفر مجروح شدیم! آن ها سه نفری به من حمله کردند و من تنها بودم و بعد از آن هم پیاده از محل گریختم! گزارش خراسان حاکی است، این در حالی است که طرف های مقابل بخشی از اظهارات متهم به قتل را دروغ دانستند و گفتند او چاقویی را از روی داشبورد خودرو برداشت و با آن به سمت جابر حمله کرد و سپس روی ترک موتورسیکلتی نشست که از دوستانش بود و در آن محل تردد می کرد. تحقیقات بیشتر در این باره با صدور دستوری از سوی قاضی احمدی نژاد زیر نظر سرهنگ بهرامزاده (رئیس دایره قتل عمد آگاهی) برای کشف دیگر زوایای این پرونده جنایی همچنان ادامه دارد.

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹/۵/۲

## آگهی مزایده شرکت تعاونی مرزنشینان لشت نشاء

شماره ثبت: ۶۷۰۰

**شرکت تعاونی مرزنشینان لشت نشا** درنظر دارد با مشخصات زیر ۱۴ واحد از آپارتمان‌های در حال احداث نیمه تمام به مساحت ۱۳۰۴ مترمربع با پارکینگ به مصوبه مجمع عمومی عادی به‌طور فوق‌العاده در تاریخ ۱۳۹۹/۴/۱۵ از طریق شرکت در مزایده به شرح زیر به فروش برساند.
متقاضیان خرید می‌توانند همه روزه باستثنای ایام تعطیل از تاریخ ۱۳۹۹/۵/۲ لغایت ۱۳۹۹/۵/۲۲ از طریق حضوری پیشنهاد خود را ضمن واریز مبلغ ده میلیون تومان به حساب جاری بانک ملت لشت نشا به شماره ۷۳۱۱۳۰۶۱۹۰ واقع در خیابان امام خمینی به حساب شرکت واریز و فیش واریز را به ضمیمه تقاضای خود در پاکت دربسته به دفتر شرکت تعاونی مرزنشینان از ساعت ۱۲ – ۹ صبح به آقای ناصر قدوسی مدیرعامل شرکت تحویل و رسید دریافت نمایید.

– شرایط مزایده به شرح ذیل می‌باشد:

۱ – پیشنهادات باید به‌طور مشروح و کامل در نامه قید و امضاء شود. ضمناً به پیشنهادات نامشخص و بدون امضاء ترتیب اثر داده نخواهد شد.

۲ – پیشنهاددهندگان باید نامه‌های خود را حداکثر تا ۱۲ ظهر روز چهارشنبه مورخ ۱۳۹۹/۵/۲۲ به دفتر تعاونی تحویل و رسید دریافت نمایند.

۳ – حداکثر مبلغ پیشنهاد شده برنده مزایده در کمیسیون خواهد شد.

۴ – کمیسیون مزایده به لحاظ صرفه و صلاح شرکت در رد یا قبول پیشنهاد آزاد است.

۵ – هزینه‌های نقل و انتقال (عوارض شهرداری – مالیات – هزینه‌های اسناد رسمی و کارشناسی و هزینه دیگر) برعهده برنده مزایده خواهد بود.

۶ – کلیه پیشنهاد رسیده در ساعت ۱۸ عصر مورخه ۱۳۹۹/۵/۲۲ روز چهارشنبه در محل دفتر شرکت تعاونی مرزنشینان لشت نشا واقع در خ امام خمینی – جنب بانک ملی باز خواهد شد. شرکت در جلسه کمیسیون مزایده برای پیشنهاددهندگان آزاد خواهد بود.

**هیات مدیره شرکت تعاونی مرزنشینان لشت نشا**

۲۲۰ ر م الف ث

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹/۰۵/۰۲

رئیس ثبت اسناد و املاک رودبار سید محمد فرزانه شال